

« سازمان انقلابی افغانستان » ادامه منجلاب اپورتونیسیم و رویزیونیسم « گروه انقلابی خلقهای افغانستان » و «سازمان رهائی افغانستان» است

مکتی برسند" با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم"

(بخش چهارم)

رهبری « سازمان رهائی...» در صفحه (20) سند اپورتونیستی عنوان " ستم ملی" ، علیه رهبری " سازمان جوانان مترقی" چنین می نویسند: " بر خورد اپورتونیستی " رهبری" رابه مسئله ستم ملی میتوان درسه مرحله مطالعه کرد:

نخست بر خورد ناقص صرفاً تئوریک در شماره دوم شعله جاوید، دوم سکوت و سوم رد کامل موجودیت ستم ملی و بجای آن تبلیغ ستم ملی امپریالیستی.

اول: در شماره دوم شعله جاوید ارگان " س- ج- م" میخوانیم: در کشور ما همپای استبداد طبقاتی و استثمار و غارتگری دد منشانه ستم ملی نیز بیداد میکند و بخش سزاوار توجهی از مردم مملکت حق درس خواندن را بزبان مادری خویش ندارند و در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی بزبان آنان پخش نمیشود و حتی بقدریک سطر در روزنامه ها و جراید دولتی نوشته را بزبان مادری خویش نمیابند. " واقعاً " رهبران" که جاهلانه خود را ناف زمین و زمان میپندارند، در اینجا تبحر خود را در " ستم ملی شناسی" بثبوت رسانده اند....".

اولاً: برخلاف این ادعای رهبری « گروه انقلابی...» جریده " شعله جاوید" ارگان " س ج م" نه بلکه ارگان جریان دموکراتیک نوین بود که اعضای " س ج م" نیز مقالات و نوشته های شان را از این طریق به نشر می رسانند. ثانیاً: این مطلب در شماره دوم " شعله جاوید" نه بلکه در شماره سوم این جریده مضمونی تحت عنوان " پیکار با فرهنگ ملاکی و نیمه استعماری" وجود دارد که بر اساس محتوی مضمون این نوشته، تنها به جنبه فرهنگی ستم ملی شئونستی در افغانستان اشاره شده است، نه درباره کل مسئله ستم ملی شئونستی. این مضمون چنین آغاز می شود: **" جهان بینی علمی بما می آموزد که فرهنگ پدیده ای است طبقاتی و در واقع فرهنگی مافوق طبقات و جدا از سیاست باشد، وجود ندارد و از اینرو هر طبقه ای که در مسند قدرت سیاسی تکیه می زند فرهنگ خویش را که انعکاس دهنده آرمانها و پاسدار منافع اوست با اسالیب و شیوه های گوناگون ترویج و تعمیم می بخشد....."** در کشور ما همپای استبداد طبقاتی و استثمار و غارتگری دد منشانه ستم ملی نیز بیداد می کند و بخش سزاوار توجهی از مردم مملکت حق درس خواندن بزبان مادری خویش را ندارند و در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی بزبان مادری آنان پخش نمی شود و بقدریک سطر در روزنامه ها و جراید دولتی نوشته ای را بزبان مادری خویش نمی یابند."

داکتر فیض در صفحه (21) رهبری " س ج م" را چنین مورد سرزنش قرار داده می نویسند: «" رهبران" اینجا کمی افراطی و سختگیر شده اند. قبل از همه درباره " حق درس خواندن بزبان مادری" باید گفت که علی الاصول مردم این "حق" را دارند و دولت هم جایی نگفته که مردم "حق درس خواندن بزبان مادری خویش" را ندارند. اساساً موضوع بر سر آن است که دولت به رشد و انکشاف زبان اقلیتهای ملی التفات نمی کند و آزادی و عدم محدودیتی را که این ملیتها درین مورد باید دارا باشند از آنها سلب نموده است و بدینگونه زبان آن ملیتها (که جزئی از فرهنگ شان است) از پیشرفت طبیعی باز مانده که زیر سلطه رژیم

سلطانی باید چنین باشد و از آن رژیم امید داشتن فقط از اپورتونیستهای وقیح ساخته است. اما در قسمت رادیو و روزنامه ها و جراید دولتی، از آقایان " رهبری " می پرسیم که مثلاً اگر رادیو و جراید دولتی با آن ماهیت ماوراء ارتجاعی و تهوع آور شان " مطلب کوچک " و " سطری " را بزبان اقلیتها پخش و نشر میکرد یا بکند گپ تمام بود؟....".

این ادعای رهبری «گروه انقلابی....» غیرواقعی و واهی است؛ زیرا در زمان رژیم سلطنت ظاهر داوود؛ غیر از فرزندان ملیت تاجیک، فرزندان اقلیتهای ملی دیگر " حق درس خواندن به زبان مادری " شان را نداشتند. و اینکه داکتر فیض مدعی است که « علی الاصول مردم این " حق " را دارند؛ بلی! این امر بدیهی است که توده های مردم خاصاً توده های خلق ملیتهای غیرپشتون باید از حق تحصیل و دیگر حقوق اساسی شان برخوردار می بودند و اکنون نیز باشند؛ اما در عمل بخش اعظم حقوق آنها توسط طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) از آنها سلب شده است. و اینکه داکتر فیض مدعی است که: دولت هم درجایی نگفته که مردم " حق درس خواندن بزبان مادری خویش " را ندارند؛ چنین گفته ای یک شیادی اپورتونیستی است. در حالیکه در زمان حکومت خاندان نادر در عمل هیچ ملیت تحت ستمی از این " حق " بهره مند نبوده است. در نظامهای طبقاتی خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، دولتها حتی مواردی را زیر نام « حقوق مردم » در قانون اساسی شان درج می نمایند؛ ولی هیچگاه آنرا به منصفه اجراء نمی گذارند یا بخش بسیار کوچکی از آنرا اجرا می کنند. اینکه در آخرین بخش داکتر فیض رهبری " س ج م " را مورد سوال قرار می دهد که: " اگر دولت مطلب کوچک و یا سطری را بزبان اقلیتهای ملی پخش و نشر میکرد، بوظیفه اش در برابر خلقهای ملیتهای تحت ستم عمل کرده و گویا رهبری " س ج م " هم قانع می شد؛ این حرف کاملاً ابلهانه ای است و رهبری " س ج م " با شناخت از ماهیت و خصیلت ارتجاعی و ضد مردمی و ضد ملی نظام سلطنت، ممکن نیست که چنین توقعی از آن داشته است. و موضوعی که در این فقره رهبری « گروه انقلابی.... » بر مبنای آن رهبری " س ج م " را مورد حمله اپورتونیستی قرار داده است اینست که می گوید: " چارهبری " س ج م " نگفته است که دولت به رشد و انکشاف زبان اقلیتهای ملی التفات نمی کند و آزادی و عدم محدودیت را این ملیتها در این مورد باید دارا باشند. این طرز استدلال بیش از پیش نا بخردی و سفاهت رهبری « گروه انقلابی.... » را عیان می سازد. زیرا وقتی رژیم حاکم، توده های خلق ملیتهای تحت ستم را از حق تحصیل بزبان مادری شان محروم ساخته است؛ چگونه ممکن است که به رشد و انکشاف زبان مادری آنها توجه کرده و در این عرصه به آنها آزادی می دهد؟!.

رهبری « گروه انقلابی... » در همین صفحه (21) چنین میگوید: " کار انتشار سطری بزبان اقلیتها را- صرف نظر از یکی دوجریده دیگر- که خود نیز در " شعله جاوید " تان عملی نمودید، همان " شعله جاوید " که به اجازه دولت و در مطبوعه دولت چاپ می گردید!.... راستی بهتر از این میشود ستم ملی را شناخت. بنابراین عقیده " رهبری " ستم ملی در کشور محض در زمینه فرهنگ متظاهر است و آنهم در بخش " زبان مادری ".

داکتر فیض در این فقره بابکار برد عبارت (" شعله جاوید " تان) طوری وانمود می سازد که گویا او هیچگونه تعلق سیاسی ایدئولوژیک و تشکیلاتی با " سازمان جوانان مترقی " و جریان دموکراتیک نوین و جریده " شعله جاوید " نداشته است و این نیز یکی دیگر از شیادیهها و دغلکاریهای اپورتونیستی وی و یاران اومی باشد. و جریان عمل ثابت ساخت که اینها اپورتونیستها و رویزیونیستهای مرتد و خائنی بودند که " س ج م " و جریان دموکراتیک نوین را از درون تخریب و متلاشی ساخته و با بلند کردن پرچم رویزیونیسم " سه جهانی " ضربات شدیدی به جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد نموده و با ترندهای اپورتونیستی ده ها روشنفکر هوادار جریان دموکراتیک نوین را که سطح آگاهی نازلی داشته و دارای احساسات انقلابی

ومتزقی بودند به پرتگاه اپورتونیسیم و رویزیونیسیم «سه جهانی» کشاندند. همچنین نوشتن عبارت "چاپ شعله جاوید به اجازه دولت و در مطبوعه دولت"؛ دکتر فیض می خواهد با ایما و کنایه پردازی این اتهام را وارد کند که گویا "شعله جاوید" مورد حمایت رژیم حاکم قرار داشته است! این دیگر خاینانه و رذیلانه است؛ زیرا حتی رویزیونیستهای "مدرن" (خروشجفی)، «خلفی» پرچمیها و دیگر همسخنان آنها این طیف دیگر از دشمنان سرسخت جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) نتوانستند چنین اتهامی به جریده "شعله جاوید" و رهبری "س ج م" وارد کنند. همچنین رهبری «گروه انقلابی...» با ذکر نقل و قولی از رفیق استالین می خواهد طوری وانمود سازد که گویا رهبری "س ج م" مسئله ملی را از سیاست جدا دانسته و آنرا در چارچوب فرهنگی و آموزش قرار داده اند. در حالیکه برخلاف این ادعا رهبری "س ج م" ستم ملی شئونستی را یک مسئله طبقاتی و مرتبط با قدرت سیاسی طبقات حاکم ارتجاعی ملیت پشتون میدانند که قبلاً تذکار گردید.

مرحله دوم در برخورد "رهبری" به مسئله ستم ملی را از زمان انتشار "شعله جاوید" و عرضه کردن "تذ" فوق تا سال 1349 که انشعاب اول رخداد در برمیگیرد. درین مدت برای "رهبری" مسئله ای بنام ستم ملی وجود نداشت و هیچکس نمیتوانست فکر مشخص و محکمی در مورد ابراز کند....

این ادعای رهبری «گروه انقلابی...» خاصاً شخص دکتر فیض منحیث یکی از اعضای رهبری "س ج م" یک ادعای عجیبی است. در حالیکه "سازمان جوانان متزقی" یک تشکل انقلابی پرولتری بود که در آن سنتر الیزم دموکراتیک وجود داشت. دکتر فیض چگونه مدعی است که "که هیچکس نمی توانست فکر مشخص و محکمی در مورد این موضوع ابراز کند!" اگر دکتر فیض اپورتونیسیت و کمونیسیت کاذب نبود؛ چرا در همان وقت در برابر این "عدم توانائی برای اعضای "س ج م" ویا «عدم رعایت دموکراسی» در درون سازمان که می شد درباره یک مسئله مهم سیاسی و اجتماعی اعتراض کرد؛ اعتراض ننموده و آنرا در بین کدوها و اعضای سازمان مطرح نکرد که بعداً آنرا منحیث وسیله ای در حمله به رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری بکار گرفت!؟

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (22 و 23) این "سند" می نویسد: "در مرحله سوم "رهبران" با غرور تمام "تذ" اساسی خویش را درباره مسئله ملی ارائه می دهند. زمانیکه اختلافات آغاز شد مخالفان در رساله ای که انتشار دادند از اعمال ستم ملی ملیت حاکم پشتون بر سایر ملیتها سخن رانده بودند. (1) (1- حالا این حرف دیگری بوده و فعلاً جای بحث نیست که رفقای مخالف در نوشته خود- بنظر ما مسئله ستم ملی را با دید درستی مطرح ننموده و بخواننده بیشتر این احساس دست میدهد که آنان بخاطر آنکه محملی برای حمله به "رهبران" داشته باشند موضوع را "مناسب" تشخیص داده اند.) ولی حضرات که همه چیز را از دریچه اندیشه خود و منافع خصوصی مینگرند، وجود ستم ملی را در کشور به ضرر خود و در واقع مخدومین خود دانسته و نیز شاید بدلیل اینکه چون مسئله نخستین بار از جانب مخالفان مطرح گردیده و مسئله مهم و عمده ای هم است، لازم بود به نحو و قیمتی شده به رد آن پردازند. به این ترتیب "رهبران" در نفی کامل ستم ملی فتوا صادر نموده و بجای آن پیرامون "ستم ملی امپریالیستی" موعظه سردادند. باری آقایان در رد ستم ملی چنین "استدلال" میکنند: چون بورژوازی ملیت پشتون با آن حد رشد نکرده تا حاکمیت ملی خود را ایجاد نموده باشد از اینرو طبقه حاکمه پشتون بوسیله نیروهای امپریالیستی بر سریر قدرت نشسته نه به اساس رشد طبیعی یعنی با رشد بورژوازی. لهدا ستمیکه طبقه حاکمه پشتون بر اقلیتهای ملی روا میدارد همانا ستم امپریالیسم است که بنام ستم ملی یاد میشود!! و نتیجه هم اینکه مبارزه طبقاتی که تضاد عمده است درست حل شد، تضاد ملی که تابع آن میباشد خود بخود حل میگردد.* بخیال اینکه برای خود شان جای حرفی باقی نگذاشته باشند ناشیانه به جملاتی از استالین که در رابطه رشد بورژوازی ملی با ستم ملی گفته و محققاً حقیقت عصر و زمانش بود، پناه میبرند. (*)

وآقایان این موضوع را بیشتر طی سخنرانیها در مظاهرات و متنگهایشان بر زبان آوردند که میتوان آنرا یکی از همان "ثوری" های بدانی که شفاهاً بخورد مردم میدادند".

رهبری «گروه انقلابی...» در فقره فوق در برابر ادعاهایش هیچ نوع سند کتبی ارایه نکرده و آنرا به گفته های شفاهی رهبری "س ج م" در جریان تظاهراتها و میتینگها حواله می کند؛ از اینرو پذیرش چنین ادعای از جانب اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» و رویزونیستهای "سه جهانی" «سازمان رهائی...» که خصومت آشتی ناپذیری با کمونیسم انقلابی (م- ل- م) و رهبری "س ج م" خاصتاً رفیق اکرم یاری داشته و دارند، امر کاملاً محالی است. و همچنین ممکن نیست که رهبری "س ج م" چنین درک و فهم غیر اصولی از یک موضوع مهم، مسئله ملی در افغانستان داشته اند. ویا اینکه رهبری «گروه انقلابی» مدعی است که رهبری "س ج م" فرق بین ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی شئونستی رانمی دانسته است! البته این وظیفه رهبری "س ج م" بود تا به این مسئله مهم بطور مفصل می پرداخت، تا جایی برای توطئه های بعدی اپورتونیستها و رویزونیستهای «سه جهانی» و همسخن آنها باقی نمی ماند و این قصور متوجه آنهاست. و اینکه این موضوع در برنامه "س ج م" درج بوده است ویا نه! حد اقل من تاکنون برنامه "س ج م" را ندیده ام. و در اینجا باید توضیح داد که:

ستم ملی شئونستی از جانب ملیت پشتون بر ملیتهای تاجیک، هزاره، ازبک، بلوچ، ترکمن، قرقیز، پشه ای و غیره اقوام ساکن در افغانستان بستگی به رشد و انکشاف بورژوازی ملیت پشتون نداشته و ندارد. ستم ملی شئونستی ملیت حاکم پشتون بر ملیتهای دیگر تاریخ نسبتاً طولانی دارد و برمیگردد به اوایل قرن هژدهم میلادی و در طول این دوران تا کنون ستم ملی شئونستی بر ملیتهای تحت ستم کشور در عرصه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره اعمال شده است. و در این میان حمایت و پشتیبانی ابر قدرت استعماری و امپریالیستی بریتانیا (که افغانستان از سال 1839 تا سال 1919 میلادی تحت سلطه استعماری اش قرار داشت) از طبقات ارتجاعی حاکم وجود داشته است. و بعد از حصول استقلال سیاسی کشور در دوران حکومت امان الله خان (آغاز دوران نیمه فئودالی و نیمه مستعمره شدن افغانستان) ستم ملی شئونستی علیه ملیتهای تحت ستم همچنان ادامه یافت. و در دوران کوتاه (9 ماهه) حکومت حبیب الله کلکانی ستم ملی شئونستی از جانب ملیت تاجیک در بخشهای زیادی از کشور بر ملیتهای دیگر منجمله ملیت پشتون اعمال می گردید. و بعد از آن ستم ملی شئونستی ملیت پشتون بر ملیتهای تحت ستم در دوران حکومت خاندان نادر با حدت بیشتر اعمال گردید. و به همین صورت در دوران رژیم باندهای خلقی پرچمی ستم ملی شئونستی علیه ملیتهای تحت ستم ادامه یافت. و در زمان حکومت گروه های جهادی که افغانستان عمدتاً بشکل ملوک الطوائفی اداره می شد، احزاب و تنظیمهای مختلف جهادی، ملیشه ای و گروه های «خلق پرچمی سازائی» (منحیث نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور و نوکرامپریالیسم) عمدتاً از تعلق ملیتهای پشتون و تاجیک، هزاره و ازبک (که در آن شرایط ناسیونالیسم تنگ نظرانه آنها به شئونسیسم مبدل شده بود) هر کدام از آنها ستم ملی شئونستی را علیه ملیتهای دیگر در مناطق تحت کنترل شان اعمال می کردند. و در دوران رژیم طالبان ستم ملی شئونستی علیه ملیتهای غیر پشتون در بخشهای تحت کنترل و نفوذ آنها به شیوه خشن و فاشیستی آن اعمال می گردید. و به همین صورت رژیم طالبان ستم مذهبی را بر پیروان مذهب شیعه و پیروان دین هندو و سیک با حدت اعمال می کرد. و در تمام این دوره ها در کنار ستم طبقاتی از جانب طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور، ستم ملی قدرتهای امپریالیستی غربی و سوسیال امپریالیسم «شوروی» و سلطه استعماری ابر قدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی»، سلطه امپریالیستهای غربی و سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو علیه خلقهای ملیتهای مختلف در افغانستان وجود داشته و حمایت و پشتیبانی آنها از طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور بر شدت استثمار و ستم همه جانبه علیه توده های خلق کشور، منجمله ستم ملی شئونستی ملیت پشتون علیه ملیتهای تحت ستم اثر شدیدی داشته و دارد. و با نابودی ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی، سرنگونی نظام فئودال

کمپرادوری و قطع کامل سلطه امپریالیسم و تأسیس دولت دموکراتیک خلق، ستم ملی شئونستی از ملیتهای تحت ستم نیز رفع می گردد. افغانستان کشور کثیرالمله است و ملیت حاکم پشتون طی تاریخ طولانی بر ملیتهای دیگر ستم ملی شئونستی اعمال کرده است. منشأ اصلی ستم ملی شئونستی طبقات حاکم ارتجاعی ملیت پشتون می باشد. و در مقابل احساس عظمت طلبی ملیت پشتون، تنگ نظری ناسیونالیستی و تعصب ملیتهای تحت ستم نیز وجود دارد. در مقاطع زمانی مختلف طبقات حاکم ملیت پشتون با تحریک احساسات شئونستی ملیت پشتون علیه ملیتهای دیگر و پیشبرد پالیسیهای نفاق افکنانه و به هم اندازی ملیتهای مختلف کشور روابط بین آنها را مختل ساخته اند؛ ولی با وجود تضاد ملی بین ملیتهای تحت ستم و ملیت حاکم پشتون و توطئه های نفاق افکنانه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور تعلق ملیت پشتون و تعلق ملیتهای تحت ستم و توطئه قدرتهای امپریالیستی، روابط بین خلقهای ملیتهای مختلف حد اکثر دوستانه بوده است. زیرا تضاد بین آنها از جمله تضادهای درون خلق بوده و تضادهای غیرانتاگونیستی اند. تجربه ثابت ساخته که در شرایط تجاوز و تهاجم قدرتهای استعماری و امپریالیستی خلقهای ملیتهای مختلف کشور با تفاهم و اتحاد علیه دشمن مشترک شان مبارزه کرده اند. در قرن 19 و 20 میلادی توده های خلق ملیتهای مختلف کشور در سه جنگ آزادی خواهانه علیه سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا و علیه اشغالگری نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم « شوروی » و حاکمیت پوشالی رژیم مزدور باندهای جنایتکار و وطن فروش خلقی پرچمیها در ربع اخیر قرن بیستم، متحدانه مبارزه کرده اند.

مسئله ملی: مسئله ملی جزئی از مسئله انقلاب کشور است و با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین امکان راه حل اصولی آن میسر می شود؛ زیرا با بر انداختن ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی دیگر صحبتی از هژمونی طلبی ملیتی بر ملیت دیگر نخواهد بود. شئونیسیم ملیت حاکم پشتون رفع گردیده و در عین حال ناسیونالیسم ملیتهای تحت ستم نیز باید بر طرف گردد. و با رفع ستم ملی شئونستی هر چه بیشتر زمینه در جهت حل تضاد بین ملیتهای مختلف کشور (که از جمله تضادهای درون خلق است) به شیوه های دموکراتیک میسر می شود. در جریان مبارزه طبقاتی کمونیستهای ملیت پشتون باید خصوصیات و منشأ طبقاتی شئونیسیم ملیت حاکم را برای خلق ملیت پشتون توضیح نمایند تا تفاهم و اتحاد در بین طبقات و اقشار این ملیت در برابر ملیتهای دیگر بوجود آید. و با ایجاد روحیه وحدت و همبستگی بین ملیتهای مختلف کشور زمینه رشد مبارزه طبقاتی میسر می گردد. و طبقات حاکم ملیت پشتون کمتر می توانند از توده های خلق تحت استثمار ملیت خویش بر علیه ملیتهای دیگر از تحریکات شئونستی استفاده نمایند. همچنین کمونیستها باید بر ضد تنگ نظری و تعصب ناسیونالیستی ملیتهای تحت ستم مبارزه نموده و در راه تأمین وحدت و همبستگی ملی در بین خلقهای ملیتهای مختلف کشور بکوشند و بطور همه جانبه برای خلقهای ملیتهای کشور تفهیم نمایند که با بر انداختن ستم و استثمار فئودالی، کمپرادوری و قطع کامل سلطه امپریالیسم دیگر صحبتی از برتری طلبی ملیتی بر ملیت دیگر وجود نخواهد داشت و همه ملیتها در چوکات دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا از حقوق برابر برخوردار خواهند گردید. کمونیستهای انقلابی حق تعیین سرنوشت خویش برای ملیتهای مختلف کشور تا سرحد جدائی و تشکیل دولت های مستقل را برسمیت می شناسند. البته این به آن مفهوم نیست که ما از هر نوع جدائی طلبی حمایت خواهیم کرد. زیرا اگر این جدائی توطئه ای باشد جهت تجزیه و تضعیف کشور از جانب طبقات ارتجاعی و امپریالیسم، و یا دولتهای ارتجاعی دیگر، ما از آن پشتیبانی نخواهیم کرد. کمونیستهای انقلابی همیشه توده های خلق را از اغوا شدن در بند و بستهای شئونستی و ناسیونالیستی بر حذر نموده و روح انترناسیونالیستی را به آنها القا می کنند. و ما عقیده مندیم یگانه راه حل مسئله ملی در کشور بر اساس انقلاب پرولتری میسر است. **لنین می گوید: " پرولتاریا اتحاد پرولتاریای ملل را بالاتر و دقیقتر از همه**

میداند و هرگونه خواست ملی و هرگونه جدائی ملی را از نقطه نظر مبارزه ای طبقاتی کارگران ارزیابی می کند".

رهبری " گروه انقلابی... " در صفحه (26) این "سند" زیر عنوان " جبهه متحد ملی و دموکراتیک" چنین می نویسد: "... دانستیم که ایدئولوژی " رهبری" شعله جاوید از چه قماشی بود. و حالا تبلور آن ایدئولوژی منحنی و ضد پرولتری آنها را راجع به جبهه متحد ملی که بصورت تئوری باقیهای غریب و بند بازیهای مضحکی با آن درآمده مشاهده خواهیم کرد. " رهبری" در مقاله ای تحت عنوان فریبنده " بازهم نقض وحدت در پرده فریاد های وحدت طلبی" (شماره 11 شعله جاوید) نخست درباره اینکه اساس اتحاد در جبهه متحد چگونه است بصراحت میگوید: " اساس اتحاد وحدت ایدئولوژیک است" و بعد سوال داده جواب عرضه می کند: " در اتحادی که بین عناصر مختلف مرکب از رنجبران، دهقانان، نیمه رنجبران و طبقه متوسط برای پی ریزی و ساختمان جبهه متحد ملی دموکراتیک ضد فئودالی و ضد بورژوازی کمپرادور به عمل می آید چون طبقات متمایز از هم در آن اشتراک دارند که هر یک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است چطور با برجا میماند؟ نباید فراموش کرد که در این اتحاد هر کس حق ندارد ایدئولوژی خود را بر حسب دلخواه و بصورت کلی و عمده تبلیغ نموده و سکان کشتی این جبهه را بمیل و مرام خود بهر سمتی که مایل باشد براند بلکه تا وقتی و تا آنجا جبهه متحد و ملی است که همه طبقات آن از ایدئولوژی و روش رنجبرترین طبقات یعنی کارگر پیروی و پشتیبانی کند و رهبری به دست او باشد. صرف کارگراست که میتواند سکاندار باشد و بس."

داکتر فیض در آغاز این فقره ایدئولوژی رهبری شعله جاوید را «ایدئولوژی منحنی و ضد پرولتری» می خواند! در حالیکه خود این « مرحومی» سالها تحت رهبری این ایدئولوژی « منحنی و ضد پرولتری» حرکت کرد. چگونه شد و چه «نوری» بروی تابید که بعد از متلاشی کردن " س ج م" و جریان دموکراتیک نوین به این «کمال» و «آگاهی» رسید و تشخیص داد که ایدئولوژی " س ج م" « منحنی و ضد انقلابی» بوده است؟! در حالیکه با وجود اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی رهبری " س ج م" و ناتوانیها و کمبودهای آن، سازمان جوانان مترقی یگانه سازمان انقلابی پرولتری در کشور بود که بوسیله ایدئولوژی کمونیسم انقلابی (م- ل- ا در آن شرایط) رهبری می شد. این برخورد همه اپورتونیستها و رویزیونیستهای مرتد و ضد انقلابی به ایدئولوژی پرولتاریا (مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم) می باشد و این موضع داکتر فیض درباره ایدئولوژی " س ج م" عمق فقهی و فکری و ارتداد وی را عیان می سازد. این آقا که سالها در اجزای ایدئولوژی ضد انقلابی رویزیونیسم دست و پا زد و پیروانش هنوز هم در این مزبله دست و پا زده و آخرین نفسهای شان را می کشند؛ موضع اشتباهی یکی از اعضای " س ج م" را که در فقره فوق تذکر رفت ، دستاویز قرارداد و از سنگر اپورتونیسم راست و رویزیونیسم « سه جهانی» خط ایدئولوژیک- سیاسی " س ج م" (مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) و رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری را مورد حمله اپورتونیستی قرارداد است. مقاله ای فوق که این مطلب در آن درج است بقلم " لهیب" فقید یکی از اعضای " س ج م" نوشته شده است. او در این مقاله ترکیب طبقاتی نیروهای انقلابی و مترقی را که می توانند در یک جبهه متحد ملی اتحاد کرده و مبارزه متحد را علیه دشمنان طبقاتی و ملی مشترک به پیش برند، بدرستی مشخص کرده و هم اینکه این نیروها و گروه های سیاسی دارای تفکر طبقاتی مخصوص خود هستند، بدرستی بیان کرده است. همچنین این مطلب را نیز تصریح نموده که از نیروهای شامل در جبهه متحد ملی، طبقه پرولتاریا است که میتواند سکان رهبری این جبهه را در دست داشته باشد. و نیز ضمن قید رهبری پرولتاریا در جبهه متحد ملی روی این موضوع تاکید می کند که نیروهای طبقاتی دیگر شامل در جبهه متحد ملی نمی توانند رهبری جبهه را در دست گرفته و طبق مرام و خواست شان آن را از مسیر اصلی آن منحرف سازند. زیرا از جمله نیروهای طبقاتی درون جبهه متحد ملی طبقه بورژوازی ملی بکمک خرده بورژوازی همیشه تلاش می کند و به سختی

هم تلاش می کند تا رهبری انقلاب ملی - دموکراتیک را در دست گیرد و در صورت ضعف طبقه پرولتاریا، ضعف حزب کمونیست انقلابی و ارتش انقلابی خلق این زمینه تا حد زیادی برایش میسر می شود که در صورت سقوط حاکمیت فئودالیزم و کمپرادوریزم و قطع سلطه امپریالیسم رهبری انقلاب را تصاحب کرده و دست آوردهای مبارزاتی توده های خلق را بنفع طبقاتی اش مصادره نموده و به بورژوازی بزرگ ارتقا کند. اینکه نویسنده می گوید که نیروهای طبقاتی غیر پرولتری داخل جبهه متحد ملی در پروسه انقلاب ملی دموکراتیک از "روش" طبقه کارگر که در رهبری انقلاب قرار دارد، پشتیبانی کنند امر درستی است؛ زیرا در بین نیروهای متشکل در جبهه متحد ملی به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی، پرولتاریا که در رهبری مبارزه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی قرار دارد، یگانه طبقه ای است که در مبارزه اش علیه دشمنان طبقاتی و ملی روش (میتود) علمی و انقلابی و مترقی را بکار می بندد و طبقه ای تا آخر انقلابی است؛ از این رو رهبری این طبقه است که می تواند این مبارزه را به پیروزی قطعی رسانده و نظام دموکراتیک خلق را برقرار کند. اما از اینکه نویسنده مقاله این طبقات را ملزم به پیروی از ایدئولوژی پرولتاریا در جبهه متحد ملی مینماید، نادرست است؛ زیرا بقول رفیق مانوتسه دون "استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه متحد ملی باید محفوظ بماند". همچنین رفیق مانوتسه دون می گوید: "استقلال در چارچوب جبهه متحد ملی نسبی است نه مطلق؛ مطلق دانستن این استقلال باعث تخدیش مشی عمومی درباره وحدت در مقابل دشمن می گردد. ولی این استقلال نسبی را بهیچوجه نباید نفی کرد؛ احزاب باید از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، استقلال نسبی یعنی آزادی نسبی داشته باشند." و همچنین از اینکه نویسنده وحدت نیروهای سیاسی مختلف در جبهه متحد ملی را یک «وحدت ایدئولوژیک» می داند، نیز نادرست و غیر اصولی است. زیرا جبهه متحد ملی انقلابی یک جبهه تاکتیکی است که نیروهای انقلابی پرولتری بر اساس وحدت سیاسی با نیروهای انقلابی و مترقی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم به منظور پیشبرد مبارزه مشترک علیه دشمنان مشترک در مرحله انقلاب ملی-دموکراتیک در یک جبهه متحد ملی انقلابی با هم متحد می شوند.

وضعیت کنونی بورژوازی ملی: بورژوازی ملی افغانستان از بدو پیدایش تا کنون تحت فشار نظامهای فئودالی، نیمه فئودالی و سلطه استعماری دولت بریتانیا، سلطه قدرتهای امپریالیستی غربی و امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم «شوروی» و همچنین سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم «شوروی» طی یک و نیم دهه آخر زیر سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو قرار داشته و در تمام این دوره ها از امکان رشد و انکشاف لازم برخوردار نبوده و نیست. در زمان سلطنت امان الله خان که بر اثر قیام ملی مردم افغانستان علیه سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا کشور به استقلال سیاسی رسیده و با طرح و پیاده کردن رفرمهای اقتصادی از جانب دولت موجب ایجاد موسسات تجارتي و رشد نسبی صنایع در کشور شده و تا حدی زمینه برای فعالیت بورژوازی ملی آماده گردید. اما این شرایط آغاز نفوذ سرمایه های امپریالیستی و آغاز مرحله نیمه فئودالی و نیمه مستعمره شدن کشور بود که باز هم مانع رشد و انکشاف صنایع ملی گردید. بورژوازی ملی (متوسط) با آنکه در شرایط نظام سلطنت خاندان نادریا فشار و محدودیتهای زیادی مواجه بود؛ با آنهم تا حدی این امکان را یافت تا به پیمانهای محدود در رشته های صنعت و تجارت سرمایه گذاری کند. سرمایه گذاری این بورژوازی عمدتاً در بخش صنایع سبک مصرفی از قبیل تیل کشی، چرمگری، بوت دوزی، ساخت سامان پلاستیکی، جوراب و جاکت بافی، چینی سازی و تولید گوگرد، ورشته های دیگر صورت گرفت. ولی نتوانست در برابر سرمایه های کمپرادوری و بوروکراتیک و سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی رقابت کند و از رشد و انکشاف بازماند. بعد از سال (1352) و کودتای داوود - رویونیستهای «خلفی» پرچمی، بورژوازی ملی هرچه بیشتر زیر فشار سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های بوروکراتیک، سرمایه های

امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی قرار گرفته و زمینه رشد و انکشاف آن بیش از پیش محدود گردید. در سالهای بعد از کودتای فاجعه بار "ثور" (1357) خورشیدی و بعد از آن تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم «شوروی» و به مستعمره کشیدن کشور، بورژوازی ملی تحت فشار نظام مستعمراتی اکثرأً به ورشکستگی کشیده شد که این وضعیت در دوران حکومت گروه های ارتجاعی اسلامی ورژیم قرون وسطائی طلبان، تا سال (1380) خورشیدی ادامه یافت. بورژوازی ملی در افغانستان نه تنها به لحاظ اقتصادی که به لحاظ فرهنگی و سیاسی نیز عقب مانده است و تا کنون نتوانسته است که حزب سیاسی اش را تشکیل دهد. و در تمام این دوره ها افراد و گروه های بودند که از افکار بورژوازی ملی نمایندگی می کردند. بورژوازی ملی بنا بر خصلت طبقاتی اش بعد از اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و اروپائی در سال (2001) میلادی و تشکیل دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم، از درک و فهم اوضاع سیاسی کشور عاجز بوده و تصوری کرد که امکان رشد و تکامل آن در یک نظام مستعمراتی میسر خواهد شد. از اینرو به ستایش از قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده آنها پرداخت که گویا شرایط و زمینه فعالیت را برای رشد و انکشاف آن آماده ساخته اند! سرمایه های این بورژوازی در بخشهای صنعت و تجارت در سطح نسبتاً گسترده شروع بفعالیت نمود؛ ولی در برابر فعالیت سرمایه های کمپرادوری عمدتاً وابسته به بوروکراتهای دولت متشکل از مشتی رهن و جنایتکار و خاین به خلق و میهن و اتخاذ پالیسی اقتصادی "بازار آزاد" از جانب قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و دولت مزدور آنها و هجوم اجناس مصرفی و استهلاکی از کشورهای پاکستان و ایران و چین و کوریا و کشورهای دیگر و تصرف بازار کشور و همچنین بکارگیری "سیاست دمپنگ" علیه صنایع افغانستان از جانب آنها، بورژوازی ملی (صنعتی) یکبار دیگر به وضعیت فاجعه باری گرفتار آمده و طی پانزده سال اخیر اکثر آنها دچار ورشکستگی شده و یا سرمایه خود را از کشور خارج کردند.

با در نظر داشت ملاحظات فوق بورژوازی ملی تا کنون نتوانسته است که تبارز سیاسی مشخصی داشته باشد. از آنجاییکه این بورژوازی زیر فشار شدید سرمایه های بورژوازی کمپرادور و بوروکرات و نظام فنودالی و سرمایه های امپریالیستی قرار دارد؛ لذا بنا بر خصلت طبقاتی اش تضاد منافع معینی با این طبقات و امپریالیسم دارد. به همین سبب در شرایط اوجگیری انقلاب پرولتری در مبارزات ضد فنودالی و بورژوازی کمپرادور و ضد سلطه استعمار و امپریالیسم شرکت می نماید. جناح راست بورژوازی ملی روابطی با بورژوازی کمپرادور و بوروکرات دارد باین عبارت که سرمایه ای آن در عرصه های در پیوند با این سرمایه ها فعالیت کرده و تا حدی با سرمایه های امپریالیستی و یا سرمایه های کمپرادوری از کشورهای دیگر وابستگی دارد. سرمایه های متعلق به جناح "چپ" بورژوازی ملی اکثرأً در بخش صنعت و تولید و خرید فروش اجناس در داخل کشور فعالیت داشته و وابستگی اندکی با سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های امپریالیستی داشته و یا بعضاً چنین وابستگی ندارد. این طبقه از یک طرف تحت فشار فنودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم قرار دارد و از طرف دیگر خودش منحیث یک طبقه استثمارگر طبقه پرولتاریا را مورد استثمار قرار می دهد؛ از اینرو بطور کل از لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی نمی تواند دوست مطمئن پرولتاریا باشد. از آنجاییکه طبقه بورژوازی ملی تحت فشار شدید سلطه استعماری امپریالیسم و نیمه فنودالیزم و دولت دست نشانده قرار دارد؛ خاصتاً جناح "چپ" آن در پروسه مبارزه علیه نظام فنودال کمپرادوری و سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی با طبقه کارگر و طبقه دهقان و طبقه خرده بورژوازی در جبهه متحد ملی شرکت می کند؛ لیکن این طبقه بنا بر خصلت طبقاتی اش در برابر پیروزیهای پرولتاریا راضی نبوده و از خود تزلزل نشان می دهد مگر اینکه در این مبارزه توانائی و پیروزی طبقه پرولتاریا را مسلم بداند در این اتحاد ادامه میدهد چرا که در پیوند با جبهه متحد ملی و ادامه مبارزه علیه نیمه فنودالیزم و امپریالیسم و پیروزی انقلاب ملی-دموکراتیک منافع وی در حد معینی تأمین می شود. اما پرولتاریا و حزب انقلابی اش از این خصلت ناپایدار بورژوازی ملی آگاهی داشته و با

در نظر داشت خصلت دوگانه بورژوازی ملی در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در جبهه متحد ملی با وی شرکت مینماید به شرط آنکه این طبقه رهبری پرولتاریا را در جبهه متحد ملی پذیرا گردد. نظریه تجربه تاریخی پرولتاریای انقلابی در قرن بیستم در پروسه انقلابی ملی- دموکراتیک در صورتیکه پرولتاریا در موقعیت ضعیفی قرار گیرد این طبقه تلاش می کند تا با سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم، قدرت سیاسی را قبضه کرده و دیکتاتوری طبقاتی خودش را برقرار کند. اما در صورت نیرومندی پرولتاریا در رهبری و پیشبرد انقلاب به رهبری طبقه پرولتاریا تن در میدهد. انقلاب دموکراتیک نوین و دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا از نظر خصلت و مضمون آن تا مدتی به فعالیت و رشد این بورژوازی در کشور ضرورت احساس می کند؛ از اینرو منافع این طبقه در این انقلاب نیز تأمین می گردد. البته پرولتاریا که قدرت سیاسی را در دست می گیرد سیاست مشخصی در برابر این طبقه و موقعیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن بر اساس تأمین منافع انقلاب و پرولتاریای کشور اعمال خواهد کرد و این شیوه برخورد با بورژوازی ملی موقتی بوده و تا شرایط گذار به انقلاب سوسیالیستی ادامه خواهد یافت.

در صفحه (27) این "سند" می خوانیم: "تزدیگری که در همان مقاله "رهبران" آمده است از اینکه: هرگاه هر یک از آنان (منظور همه آنهاست که در جبهه متحد اند) بخواهد از اصول کارگری سرباززند خاصیت ملی بودن خود را از دست میدهد و خصیصه ضد ملی و ارتجاعی اختیار میکند که هیچگاه با وی نمیتوان همدست شد بلکه او آشکارا در صف دشمن قرار میگیرد....".

مهمترین هدف و اصولی که پرولتاریا و نیروها و گروه های مترقی در جبهه متحد ملی در پروسه انقلاب ملی- دموکراتیک روی آنها توافق کرده و به وحدت می رسند، مبارزه متحد در جهت سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم است. اگر هر یک از این نیروها منجمله بورژوازی ملی از این اصول تخطی کند؛ بدون شک نمی تواند به عضویت اش در جبهه متحد ملی ادامه دهد. لیکن این گروه ها تا زمانیکه علیه منافع خلق و میهن قرار نگرفته اند، نمی شود آنها را در صف دشمنان طبقاتی و ملی خلق قرار داد و این یک نظر اشتباه و نادرست است. زیرا رفیق مائوتسه دون می گوید: "در صورتیکه بورژوازی ملی از امپریالیسم و خائنین ملی پشتیبانی نکند کمونیستها از آن حمایت خواهند کرد".

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (29) سند این مطلب را تذکرمی دهد که رهبری "س ج م" گفته است که: "ما در یکی از تظاهرات از این مقاله انتقاد نموده ایم؛ بفرض اگر این گفته صحت داشته باشد؛ این کافی نبوده و رهبری "س ج م" باید بگونه تحریری در برابر این نظر فقید "لهیب" موضع اصولی اتخاذ کرده و آنرا نقد می نمود. اما «گروه انقلابی...» رهبری "س ج م" را در برابر این اشتباه مورد حمله اپورتونیستی قرار داده و رهبری را «مرتجع» می خواند. در حالیکه رهبری "س ج م" از اینکه این اشتباه و انحراف یکی از اعضایش رابه نقد نکشیده است، مسئولیت دارد؛ لیکن داکتر فیض و یارانش منحیث جناح اپورتونیستی در درون "س ج م" این سازمان انقلابی را تخریب کرده و با توطئه گری و لجن پراکنی در بین هواداران جریان دموکراتیک نوین، این جریان انقلابی توده ای را متلاشی کرده و ضربات شدیدی به جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد نموده و مسئولیت این خیانت سنگین را بعهدہ دارند.

19 اپریل (2016)

(پولاد)

